جواز تقلید مجتهد از مجتهد دیگر

- عبارت عروه الوثقی
  - «یجب ان یکون مجتهداً» ؟
  - ۱.«یکون مجتهداً...» : ثبوتی
  - ۲. وجوب تخییری
  - ۳.«یکون مجتهداً...»: حدوثی ـ مورد
- جواز تقلید مجتهد از مجتهد دیگر
  - جواز تقلید مجتهد از مجتهد دیگر
  - دو حکایت
  - ادله عدم جواز تقلید مجتهد
  - بررسی ادله عدم جواز تقلید

عبارت عروه الوثقی

«یجب ان یکون مجتهداً» ؟

[1]

> **«يجب على كل مكلف في عباداته و معاملاته أن يكون مجتهداً أو مقلداً أو محتاطا[2]»**

عبارت «**یجب علیه أن یکون**» کونش کون وصفی و ثبوتی است یا کون واقعی و حدوثی؟

---

[1] متن پیش رو، تنظیم مطالبی است که در جلسه اول و دوم مبحث اجتهاد و تقلید عروة الوثقی(سال تحصیلی ۱۳۸۷-۱۳۸۸) در زمینه جواز تقلید مجتهدین، افاده شده است.

[2]. العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، المحشّی؛ ج1، ص13

۱.«یکون مجتهداً...» : ثبوتی

اگر ثبوتی باشد تحت اختیارش نیست. می‌گوید واجب است بر هر مکلفی در یکی از سه حال باشد؛ ای مجتهد ای مقلد ای محتاط باشد، این دیگر هست. نمی‌شود گفت که واجب است بر یکی از این سه حال باشد. واجب است بر هر مکلفی ای مجتهد باشد که اگر مجتهد است که دیگر هست، اگر هم مقلد است که مقلد هست دیگر. این به چه معناست که واجب است مجتهد ای مقلد باشد؟

۲. وجوب تخییری

- [illegible] [1] [illegible]

همین را عرض می‌کنم که اگر ثبوتی باشد این اشکال مطرح می‌شود که تحت اختیارش نیست. اگر آن وجه بخواهد باشد که «أن یصیر» یعنی باید برود زمینه اش را فراهم کند، و این مقداری از عبارت دور می‌شود.

بیان مستمسک

«أن یصیر مقلّداً» اگر معنا کنیم که آن طور باشد باز هم آن یک وجوبی می‌شود وجوب مردّد تخییری؛

که ظاهراً مرحوم آقای حکیم که فرموده‌اند: «**الوجوب التخییری المذکور**[2]»، «**کون**» را هم به این معنا زده‌اند و الّا وجوب تخییری نیست. «**یجب علی کل مکلف أن یکون**»، ایشان گفته‌اند: هر شخصی مخیّر بین سه حالت است؛ یا مجتهد باشد یعنی خود را به اجتهاد برساند، یا مقلّد باشد یعنی تقلید بکند یا احتیاط بکند. وجوب تخییری مذکور را ایشان به وجوب تخییری تعبیر کرده‌اند.

اشکال بر کلام مستمسک

اگر به «**کون**» و خود آن ها بخورد که وجوب تأخیری سر نمی‌رسد، چون در وجوب تخییری مکلّفش یک نفر است، وجوب تخییری برای کیست؟ مثلاً وجوب تخییری بین خصال کفّارات، می‌گویید من بین اطعام ستّین و صوم شهرین و عتق رقبه مخیرم، این وجوب تخییری می‌شود، این جا که «**یجب علی کلّ مکلّف أن یکون مجتهداً أو مقلّداً أو محتاطاً**» چطور شما می‌گویید تخییری باشد؟ ما در این جا که یک مکلّف نداریم. یعنی یک مکلّف مخیّر است بین این که یا مجتهد یا مقلد یا محتاط باشد؟ سه تا مکلّف هستند. در وجوب تخییری یک مکلّف است و مخیّر بین سه کار است.

---

[1] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] (۱) الوجوب التخييري المذكور من قبيل وجوب الإطاعة، فطري بمناط وجوب دفع الضرر المحتمل، حيث أن في ترك جميع الابدال احتمال الضرر. و عقلي بمناط وجوب شكر المنعم. و لأجل ذلك اختص بصورة احتمال التكليف المنجز، فمع الغفلة عن التكليف، أو احتمال التكليف غير الإلزامي، أو الإلزامي غير المنجز، لم يجب شيء من ذلك، لعدم احتمال الضرر في تركها، و لا هو مما ينافي الشكر الواجب.(مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶)

۳.«یکون مجتهداً...»: حدوثی ـ موردی

می‌توانیم به یک معنا حدوثی بگیریم -البته آن هم معنا دارد- آن خوب است، به معنای موردی واقع ... یعنی «**یجب علی کلّ مکلّف فی عباداته و معاملاته**» موردیّ «**أن یکون مجتهداً**»؛ یعنی «**أن یجتهد**»، مسأله برای او پیش آمده و مجتهد که هست، مقلّد هم که هست، اصلاً کاری به ثبوتی آن ندارید، وجه ثبوتی را کاری ندارید، ما فعلاً که می‌گوییم «**أن یکون مقلّداً وأ مجتهداً**»، با وصف حدوثی خارجی کار دارید، موردی.

یعنی الان مسأله «الف» پیش آمده، «**یجب علیه فی هذا الفعل أن یکون مجتهداً**»؛ یعنی «أن یجتهد»؛ «**أو مقلداً**»؛ یعنی «أن یقلّد»؛ «**أو محتاطاً**»؛ یعنی «أن یحتاط». یعنی «یجب أن یجتهد» أو «مقلداً» یعنی یقلّد أو «محتاطاً» یعنی «یحتاط». این، موردی می‌شود نه این که کون ثبوتی نفسی باشد که وصفی باشد، به این معنا که بگوییم تحت قدرتش نیست.

لوازم معنای سوم

آن لوازم خوبی هم دارد که بعداً پیش می‌آید. لذا عرض می‌کنم اگر موردی بگیریم لوازم خوبی دارد.

جواز تقلید مجتهد از مجتهد دیگر

جواز تقلید مجتهد از مجتهد دیگر

مثلاً یک فرضش این است که خیلی هم محل ابتلاء می‌شود برای کسانی که مقداری درس خوانده‌اند و بعد موانعی پیش آمده است آیا وقتی مجتهد شد می‌تواند تقلید کند یا خیر؟ آیا وقتی مجتهد شد، بدون اینکه اجتهاد کند می‌تواند احتیاط کند یا خیر؟ یا حالا که مجتهد است باید برود اجتهاد کند؟ مسأله‌ای که این جا این وجوب تخییری خوب برای یک مکلف که بین ره سه تا باشد، به کار می رود، اگر موردی باشد این لوازم را دارد. اما اگر«یصیر» که شما فرمودید معنا کنیم -که ایشان

[1] هم فرمودند- واجب است بر هر مکلّفی «**فی عباداته و معاملاته أن یصیر مجتهداً أو محتاطاً مقلّداً**»، واجب است که این جوری بشود، یعنی یا خودش را مجتهد کند یا اگر مجتهد نشد خود را مقلد کند یا محتاط کند.

کسی که مجتهد است اما الان حال تحقیق و اجتهاد ندارد، احتیاط هم برای او عسر دارد، در این حال آیا می‌تواند تقلید کند یا خیر؟ این خودش حرفی است و محل نظر هم هست. اما ظاهر این است –بعداً هم بحث آن می‌آید- چرا نتواند؟ یعنی کسی که مجتهد شد تقلید به این معنا بر او حرام است؟ یعنی یا باید احتیاط کند -ممکن است بعضی برای او احتیاط را هم اجازه ندهند - یا باید اجتهاد کند یا فقط اجتهاد و احتیاط یا نه؟ می‌تواند تقلید هم بکند چون ادله تقلید چنین فردی را هم می‌گیرد؟

---

[1] مرحوم آیت الله حکیم در مستمسک

دو حکایت

تقلید مرحوم آیت‌الله کازرونی

خدا رحمت کند از علمای بزرگ یزد مرحوم آقای کازرونی[1] بودند. خیلی عالم جلیل القدری بودند. ایشان از ساداتِ مهم و از اساتید مهم حوزه یزد بلکه از اساتید حوزه اصفهان بودند در آن ابتدا که در آن جا درس می‌خواندند. از استادمان پرسیدم که در یزد مجتهد کیست؟ علما در آن جا خیلی بودند! فرمودند: اگر باشد آقای کازرونی است. این طور گفتند، اگر باشد آقای کازرونی.

آن وقت من یک وقتی پیش آقای کازرونی بودم، می‌خواستند بگویند مجتهدم -خدا رحمتشان کند خیلی حرف‌هایشان ملیح بود-

می‌گفتند که من اگر چشمم ببیند، گوشم بشنود، حال داشته باشم بروم مراجعه کنم هی ولی این هی را خیلی قشنگ می‌گفتند. هی یعنی بله، خدا رحمتشان کند، اگر چشمم ببیند، حال داشته باشم مراجعه کنم هی! بعد می‌گفتند نه چشمم می‌بیند، نه گوشم می‌شنود، نه حال دارم، پس من مجتهد هستم؟ می‌خواستند بگویند من تقلید می‌کنم، - تقلید ای احتیاط بین چند نفر می‌کردند-یعنی اجازه می‌دادند به خودشان که تقلید کنند. منظور حالا کسی است که «هی» می‌گوید که اگر این کارها را بکنم ولی این هی را ندارد، حالش را ندارد، آیا می‌توانیم بگوییم نمی‌تواند مقلد باشد؟

تقلید وحید بهبهانی از شاگردِ شاگرد

حاج‌آقا می‌فرمودند مرحوم آقای نائینی بالای منبر می‌گفتند که از مواردی که استاد رجوع کرده به فتوای شاگردش -سابقه داشته که مراجع و اساتید با این که مجتهد بوده اما مثلاً بعضی چیزها پیش آمده بوده و خدشه می‌کرده- مرحوم آقای نائینی می‌گفتند از جاهایی که استاد رجوع کرده به فتوای شاگرد شاگردش مربوط می‌شود به بزرگترین فقهای اعصار مرحوم وحید بهبهانی.

معلوم است که وحید بهبهانی چه کسی بوده است. زمانی که سن‌شان خیلی بالا رفته و پیر شده بودند، مرحوم سیدبحرالعلوم به زیارت کربلا رفته و بعد به منزل اساتادشان وحید رفتند. وارد شدند و از انوی وحید را بوسیدند -که مقدماتش را نقل می‌کردند- که وحید می‌گفت اگر حقّ‌استادی نبود نمی‌گذاشتم ولی ایشان بوسیده بوده و نشسته بودند. نزدیک ظهر هم بوده، وحید از سید می‌پرسند که شما کشمش را در برنج بریزند جایز می‌دانید یا خیر؟ سید می‌گوید من اشکال می‌کنم اما شیخ جعفر ما جایز می‌داند. شیخ جعفر کاشف الغطاء که شاگرد سید بوده و سید هم شاگرد وحید بوده است. می‌گفتند که وحید صدا زد به اندرون که درست کنید، درست کنید. آقای نائینی می‌گفتند که اینجا استاد به فتوای شاگرد شاگردش رجوع کرده است. استاد وحید بهبهانی است، شاگرد شاگرد هم شیخ جعفر کاشف الغطاء. خدا رحمتشان کند.

منظوراز این مراجعات است که مانعی ندارد کسی مجتهد باشد در عین حال یقلّد و در یک شرایطی به فتوای دیگری مراجعه میکند با هر شرایطی که خودش میداند[2].

---

[1] آیت الله میرزا سید علی محمد کازرونی فرزند میرزا سیدمحمد از عالمان برجسته دینی زیدر سده چهاردهم قمری می باشد.

خاندان کازرونی از کهن ترین و اصیل ترین خانواده های زیدر و دارای پیشینه فرهنگی و ادبی و تجاری بودند.پدر آیت الله کازرونی ،دختر زاده مرحوم محمد صادق ناظم التجار از تجار معروف زیدر بود که موقوفات زیادی از او در زیدر باقی مانده و مادرشان بی بی فاطمه بیگم ،فرزند سیدجعفر کازرونی علویه ای بسیار محترم و از سکنات اخلاقی و فضائل ویژه ای برخوردار بود .

این روحانی و عالم بزرگ در سال 1317ق در زیدر متولد شد .تحصیلات مقدماتی علوم حوزوی را در زادگاهش و در محضر بزرگانی چون آیت الله العظمی حاج میرسید علی مدرسی لب خندقی و آیت الله حاج سید حسین باغ گندمی آغاز کرد و شرح منظومه حکیم سبزواری ،عرفان و حکمت را نزد حاج شیخ غلامرضا زیدی فرا گرفت.

آنگاه تصمیم برای عزیمت به حوزه اصفهان گرفت اما پدر مخالفت می نمود .آیت الله کازرونی در این باره می فرمایند:«مرحوم پدرم با رفتن من به اصفهان چندان موافق نبودند.

من نظرم را با مرحوم آیت الله حاج شیخ غلامرضا زیدی در میان گذاشتم .آن بزرگوار فرمودند :من تلاش می کنم رضایت پدرتان را جلب نمایم.سرانجام به قصد اصفهان تا علی آباد پیشکوه رفته و در آنجا توقف کردم و به مرحوم حاج شیخ گفتم : من در علی آباد هستم و نمازم را احتیاطا جمع می خوانم تا شما رضایت قطعی پدرم را به من منعکس نمایید.

آن مرحوم زنده پدرم رفتند و فرمودند:آقا زاده شما طلبه ای متدین و مستعد می باشد و قصد رفتن به اصفهان را دارد و هم اکنون در علی آباد منتظر اجازه شما می باشد و هرگونه بود رضایت پدرم را به من منتقل نمودند و من هم با خوشحالی تمام به سفر خود به اصفهان ادامه دادم.»

پس از آن به منظور ادامه تحصیل و تکمیل تحصیلات خود طی دوسفر به اصفهان عزیمت کرد.

سفر اول به مدت سه سال و سفر دوم به مدت هفت سال به طول انجامید که در مجموع به مدت ده سال نزد علماء و دانشمندان بزرگ آن دیار از جمله :حاج سید علی نجف آبادی و حاج شیخ محمد حکیم،آیت الله سید العراقین،حاج محمد صادق عالم ،حاج میرزا احمد خراسانی ،آیت الله جزی تلمذ کرده و بهره های وافری از جست و استاد مسلم در فلسفه مشاء و حکمت صدایی و از شاگردان پرآوازه میرزا محمد خراسانی شد و مدارج عالی اجتهاد را طی نمود.

آیت الله حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهی اجازه نسبتا مفصلی مبنی بر اجتهاد ایشان نوشته و مراتب فضلش را مورد تایید قرار داد .

مرجع نامدار و بزرگ تشیع مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در نوشتاری تقلید را برایشان حرام دانسته و دیگر اساتید نیز کمالات علمی و فضایل اخلاقی ایشان را ستودند.

همچنین از مرحوم سیدالعراقین ،مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری زیدی ،شیخ محمد رضا مدرس و آخوند کاشی نیز اجازات اجتهادی را دریافت نمود.او در این دوران با مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی هم دوره و هم حجره بود.

آن‌گاه آیت الله کازرونی به یزد بازگشت و در مدرسه مصلی حوزه درسی وسیعی تشکیل داد و به تدریس مقدمات، فقه،اصول،تفسیر،منطق و فلسفه همت گمارد و طلاب زیادی از پرورش و تربیت نمود.

او در تدریس مسائل را دقیق موشکافی می کرد هر هفته امتحان می گرفت قدرت بیانش عالی بود بسیار شیوا تدریس می کرد و به همان نسبت انتظار داشت محصلین پاسخگو باشند.

ایشان در فقه و اصول حکمت و معقول مطالب جدیدی را طرح می کرد که در سایر حوزه ها چنین بیان نمی شد.بسیاری از روحانیون و علمایی که در حال حاضر حضور دارند و محضر پرفیض کازرونی را درک کرده اند بر این عقیده اند که در حال حاضر حوزه علمیه یزد به یک نفر همانند کازرونی نیاز دارد.

علمان و دانشمندان بزرگی چون حضرات آیات و حجج اسلام شهید محمد صدوقی ،حاج سید علی محمد عالقبند ،سید علی محمد وزیری ،شیخ علی اکبر سعیدی،حاج شیخ محمود علومی ،حاج میرزا حسن قافی،سید علیرضا مدرسی،و بسیاری دیگر از علمای معاصر یزد از شاگردان وی به شمار می رفتند.

مرحوم کازورنی بجد از علماء و صالحین محسوب و بسیاری او را استاد کل و استاد مسلم می دانستند. او حکیمانه می اندیشید، هیبتی عارفانه و وقاری عالمانه داشت و به درس و مطالعه عشق می ورزید و حتی در سن هفتاد و پنج سالگی شبی پنج ساعت مطالعه می کرد.

آگاهیهای وی در همه زمینه های علوم دینی موجب حیرت بود.حکیمانه می اندیشید و چون رود می خروشید.محافل علمی و مباحث درسی وی سنگین و مالل آور و دقتهای ریزبینانه اش در امر درس و بحث بر فضالی جوان که در درس ایشان شرکت می کردند،گران بود.

در بیشتر علوم از جمله منطق ،فلسفه و فقه و اصول مهارت بسزایی داشت.مرحوم حجت الاسلام ابوالقاسم منقبی (امام جمعه موقت یزد و دامد شهید صدوقی) استاد خود را چنین توصیف می نماید:

«او از علمای بزرگ و محقق یزد بود.در نطق و فلسفه متبحر و در فقه و اصول زحمت کشیده بود.آقا شیخ محمد صدوقی از او با عنوان سیدنا الاستاد یاد می کرد.آن فقیه صدوق، شرح منظومه حکیم سبزواری و مقداری از قوانین و شرح لمعه را نزد سید کازرونی خوانده بود.»

مولف محترم نجوم السرد می نویسد:«جناب آقای سید علی محمد کازرونی دام ظله دانشمندترین و فاضل ترین و با تقواترین افراد یزد می باشد و پدرش مرحوم سید محمد بازرگانی عادل و دانشمند بود.»

ازجمله اقدامات موثر و مهم مرحوم کازرونی را می توان به همکاری نزدیک و مجدانه و ی با علماء یزد(حاج شیخ غلامرضا، شیخ احمد علومی،شهید صدوقی و حاج آقا وزیری (دانست که پس از شهریور 1320 و اخراج رضا شاه از کشور حوزه علمیه یزد را احیاء نمود و در این راه از هیچ کمکی دریغ نکرد.ایشان و آیت الله حاج احمد علومی برای مشمولین طلاب مجوز و تاییدیه صادر می کردند که به خدمت سربازی نروند.

آیت الله کازرونی از منافعت طبع و تواضع و تواضع خاصی برخوردار بود و هر چند خواص از علماء و فضال از مراتب اخلاقی ایشان آگاهی داشتند اما همین تواضع و دوری از شهرت طلبی موجب شده بود تا توده مردم به ویژگیهای علمی و عملی ایشان بیگانه باشند.

او عالمی بزرگ محقق ،فقیهی دقیق النظر و نازک اندیش و طناز بود اما سخافت و رکاکت در کلام نداشت.بی نیازی مالی و غنای روحی و حریت فکری از وی شخصیتی ممتاز ساخته بود.

ایشان از دریافت وجوهات شرعی امتناع می ورزید و هرگز از آن استفاده نکرد .با اینکه در میان پرروتق تریی و بزرگ تریی مساجد یزدی خانه داشت اما از قبول امامت جماعت در آنها خودداری می کرد .مرحوم برخوردار به ایشان گفته بود امامت مسجد جدیدالتاسیس و بزرگ را باید بپذیرد و ایشان حتی با شفاعت و وساطت استادش مرحوم حاج شیخ این پیشنهاد را نپذیرفت.

فقط گاهی در مسجد ریگ و مسجد مدرسه خان نماز جماعت می خواند که تنها طلبه ها شرکت می کردند.این نماز هم آن قدر با تانی و توجه انجام می شد که غالبا در نماز دوم عده بسیاری کمی باقی می ماندند. و بعد از نماز به مسائل فقهی می پرداخت.

آن مرحوم به اندازه ای خوش برخورد بود که هر کسی را به خود علاقمند می کرد و هرگز انسان از مجالست با آن بزرگوار احساس خستگی نمی کرد.ایشان در حوزه علمیه یزد معروف به دقت نظر و وسعت اطلاعات بود و جامع معقول و منقول به حساب می آمد.

حاج شیخ غلامرضا یزدی به نظارت فقهی ایشان اعتماد کامل داشت و گاهی از ایشان درباره موضوعات مختلف نظر می خواست.معظم له علاقه ای شگفت و عاشقانه به حضرت سیدالشهدا و مجالس روضه خوانی داشت و در منزلش به صورت هفتگی روضه خوانی برپا می کرد و هم اکنون توسط خانواده محترمشان ادامه دارد.

وی هزینه زندگی اش را از راه زراعت و کشاورزی در زمین های که در محل سیدمیرزای فعلی یزد داشت و از پدرش به ارث برده بود تامین می کرد.

خودش نیز به کشاورزی و زراعت می پرداخت و در هنگام دریافت اجاره بهای زمین ها در موقع برداشت محصول شخصا به مزرعه حاج سید میرزا کازرونی می رفت و پس از بازدید از زمین ها و چگونگی محصولات اجاره بهاء را می نوشت.(سایت هیأت)

[2] آیت‌الله شبیری زنجانی در این‌باره می‌فرمایند: «شنیده‌ام که وحید بهبهانی در اواخر عمر خود مجتهد نمی‌دانست و می‌گفت: سن من بالا، و قوای فکری‌ام تحلیل رفته است و نمی‌توانم استنباط کنم. لذا از شاگرد خود بحرالعلوم فتوا می‌پرسید و می‌گفت: شما فقط فتوا را بدون ذکر دلیل نقل کنید تا در آن شبهه پیدا نکنم.»(جرعه‌ای از دریا، ج ۴ ص ۴۰۹)

ادله عدم جواز تقلید مجتهد

۱. ادعای اجماع بر عدم جواز تقلید

- [illegible] [1] « [illegible] «

۲. عدم اطلاق عوام بر مجتهدین

[illegible] [2] « [illegible] [3] . [illegible] : « [illegible]

۳. لزوم تحصیل مؤمّن بالاتر

[illegible]

---

[1] المستند فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۷

- الاجتهاد بالقوة و الملکة

و الکلام فیه من جهات:

الاولى: فی جواز رجوعه إلى الغیر.

الثانیة: فی جواز الرجوع إلیه.

الثالثة: فی نفوذ قضائه و جواز تصدّیه للأُمور الحِسبیة.

أمّا الجهة الاولى: فلا یترتب على البحث عنها أیة ثمرة إلّا بالإضافة إلى نفس من له الملکة لیفتی فی تلک المسألة بالحرمة أو الجواز، و ذلک لأن صاحب الملکة لیس له أن یقلّد فی مسألة جواز رجوع من له الملکة إلى الغیر و عدمه، فإن مشروعیة التقلید بالإضافة إلیه أول الکلام، فلا مناص من أن یرجع إلى الأدلة حتى ینتهی نظره إلى جواز رجوع مثله إلى الغیر أو حرمته، فتکلمنا علیه و إثباتنا جواز تقلیده أو حرمته لا یکاد أن تترتب علیه ثمرة سوى أن تترجح عنده أدلة الجواز أو التحریم لیفتی على طبق الأُولى أو الثانیة، هذا.

و **قد يقال بجواز رجوعه إلى الغير** نظراً إلى أن الاجتهاد بالقوة و الملكة ليس بعلم فعلي للأحكام، بل صاحبها جاهل بها بالفعل و إن كان له ملكة الاستنباط و الاجتهاد، و لا مانع من رجوع الجاهل إلى العالم. و هذا القول **منسوب إلى صاحب المناهل** (قدّس سرّه)

و **عن شيخنا الأنصاري** (قدّس سرّه) في رسالته الموضوعة في الاجتهاد و التقليد **دعوى الاتفاق على عدم الجواز** لانصراف الإطلاقات الدالة على جواز التقليد عمّن له ملكة الاجتهاد، و اختصاصها بمن لا يتمكن من تحصيل العلم بها

و ما أفاده (قدّس سرّه) **هو الصحيح** و ذلك لأن الأحكام الواقعية قد تنجزت على من له ملكة الاجتهاد بالعلم الإجمالي أو بقيام الحجج و الأمارات عليها في محالّها و هو يتمكن من تحصيل تلك الطرق، إذن لا بدّ له من الخروج عن عهدة التكاليف المتنجزة في حقه **و لا يكفي في ذلك أن يقلّد الغير**، إذ **لا يترتب** عليه **الجزم بالامتثال** فإنه من المحتمل أن لا تكون فتوى الغير حجة في حقه لوجوب العمل بفتيا نفسه و نظره، **فلا يدري أنها مؤمّنة من العقاب** المترتب على مخالفة ما تنجز عليه من الأحكام الواقعية **و العقل قد استقل بلزوم تحصيل المؤمّن من العقاب** و مع الشك في الحجية يبنى على عدمها، فإن الشك في الحجية يساوق القطع بعدمها على ما بيّناه في محله

و لا يقاس صاحب الملكة بمن ليست له ملكة الاجتهاد بالفعل إلاّ أنه يتمكن من تحصيلها لاستعداده و قابليته و لو بالاشتغال بالدراسة سنين متمادية، و ذلك لأنه غير متمكن حقيقة من تحصيل العلم التعبدي بالأحكام و لا يحتمل حرمة التقليد عليه بأن يحتمل وجوب الاجتهاد في حقه، كيف فإن الاجتهاد واجب كفائي و ليس من الواجبات العينية كما هو مقتضى قوله عزّ من قائل فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. دلالته على أن الاجتهاد و تحصيل العلم بالأحكام إنما يجب على طائفة من كل فرقة لا على الجميع. و هذا بخلاف صاحب الملكة إذ من المحتمل أن يجب عليه الاجتهاد وجوبا تعيينياً لتمكنه من تحصيل العلم بالأحكام و يحرم عليه التقليد **لانصراف أدلة الجواز عنه**، حيث إن ظاهرها أن جواز التقليد يختص بمن لا يتمكن من تحصيل العلم بالأحكام فمثل قوله عزّ من قائل فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* يختص بمن لا يكون من أهل الذكر و لو بالقوة، لوضوح أنه لو كان خطاباً للمتمكن من تحصيل العلم بالأحكام لم يناسبه الأمر بالسؤال بل ناسب أن يأمره بتحصيل العلم بها فإن مثله لا يخاطب بذلك الخطاب. و هكذا الكلام في بقية أدلته لوضوح اختصاصها بمن لا يتمكن من تحصيل الحجة على الحكم حتى السيرة العقلائية الجارية على رجوع الجاهل إلى العالم.

و دعوى: أن السيرة شاملة للمقام لأن صاحب الملكة ليس بعالم بالفعل، مما لا يمكن التفوّه به أصلاً، لأنه كيف يسوغ دعوى أن العقلاء يُلزمون صاحب الملكة بالرجوع إلى من يحتمل انكشاف خطئه إذا راجع الأدلة. بل قد يكون قاطعاً بأنه لو راجع الأدلة لخطّأه في كثير من استدلالاته، و مثله لا يكون مشمولاً للسيرة العقلائية يقيناً و لا أقل من احتمال اختصاصها بمن لا يتمكن من الرجوع إلى الأدلة.

و المتحصّل: أن من له ملكة الاجتهاد سواء لم يتصدّ للاستنباط أصلاً أو استنبط شيئاً قليلاً من الأحكام لا بدّ له من أن يتّبع نظره و يرجع إلى فتيا نفسه و لا يجوز أن يقلد غيره، **و الإجماع المدعى في كلام شيخنا الأنصاري (قدّس سرّه) أيضاً مؤيد لما ذكرناه، لعدم كونه إجماعاً تعبدياً**

عبارت مرحوم شيخ انصاري به اين شرح است:

ثم ان المجتهد فعلا لا يجوز له التقليد إجماعا و لا فرق ظاهرا بين من استنباط الحكم الواقعي بالعلم أو الظن و بين من توقف في المسألة لتعارض الأدلة أو عدمها فان وظيفته الرجوع إلى

الأصول لا التقليد لعدم جريان أدلة التقليد لأن ظاهرها الجاهل الغير المتمكن من الرجوع إلى الأدلة لا من يراجع و لم يجد دليلا و اعتقد عدمه بخطإ من يدعي الدليل و مثله القول في الرجوع إلى الشاهد و أهل الخبرة فإنه لا يرجع إليهما مع العلم بخطائهما في توهم ما لا يصلح الاستناد إليه، لكن هذا يتم لو اطلع على خطاء ذلك المجتهد دون من احتمل استناده إلى مستند صحيح لم يطلع هذا المتوقف عليه فالأحسن الرجوع إلى الإجماع و سيرة المجتهدين.(الاجتهاد و التقليد، ج1، ص57)

[2] [٣٣٤٠١] ٢٠ ـ أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في (الاحتجاج) عن أبي محمد العسكري في قوله تعالى : (فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله (قال : هذه لقوم من اليهود ـ إلى أن قال : ـ وقال رجل للصادق: إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب ، إلا بما يسمعونه من علمائهم ، فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم؟ وهل عوام اليهود إلا كعوامنا ، يقلدون علماءهم ـ إلى أن قال : ـ فقال : بين عوامنا وعوام اليهود فرق من جهة ، وتسوية من جهة ، أما من حيث الاستواء ، فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم ، كما ذم عوامهم ، وأما من حيث افترقوا ، فإنّ عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح ، وأكل الحرام ، والرشاء ، وتغيير الأحكام ، واضطروا بقلوبهم إلى أن من فعل ذلك فهو فاسق ، لا يجوز أن يصدق على الله ، ولا على الوسائط بين الخلق وبين الله ، فلذلك ذمهم ، وكذلك عوامنا إذا عرفوا من علمائهم الفسق الظاهر ، والعصبية الشديدة ، والتكالب على الدنيا وحرامها ، فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علمائهم ، فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه ، حافظا لدينه ، مخالفا على هواه ، مطيعا لامر مولاه ، فللعوام أن يقلدوه ، وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم ، فان من ركب من القبايح والفواحش مراكب علماء العامة ، فلا تقبلوا منهم عنا شيئاً، ولا كرامة ، وإنما كثر التخليط فيما يتحمل عنا أهل البيت لذلك ، لأن الفسقة يتحملون عنا ، فيحرفونه بأسره لجهلهم ، ويضعون الأشياء على غير وجهها لقلة معرفتهم ، وآخرون يتعمدون الكذب علينا. الحديث.(وسائل الشيعة، ج ٢٠، ص ١٢١)

[3] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

بررسی ادله عدم جواز تقلید

الف) ادعای اجماع

به فرمایش شما به مباحث این ها باید بعداً برسیم. فعلاً به اندازه‌ای که راه بیفتد و به بحث بیشتر مراجعه کنیم. ببینید اول کلام در این است که در مورد «اتفاق» چه بگوییم؟ غالب این اتفاقاتی که نقل می‌شود، وقتی انسان به دنبالش می‌رود و دقت می‌کند می‌بیند مستند نیست. ببینید الان شما خواندید:«لأنّ...[1]»

تعلیل پس از اجماع

اگر «اتفاق» به عنوان یک چیز تعبدی از شارع به ما رسیده که «لأنّ» نمی‌خواهد. نماز صبح دو رکعت است در این جا که دیگر «لأنّ» ندارد، این یک امر تعبّدی است که به ما رسیده است.

این که «لأنّ» گفته شده معلوم می‌شود که در عالم کلاس، علم و تفکر استدلالی برای آن‌ها صاف بوده و گفته‌اند. شما اگر در این «لأنّ» خدشه کنید این «اتفاق» نمی‌تواند حجیت شرعی داشته باشد. لذا در خیلی از موارد این اتفاقات سندی است و آدم مستندشان را می‌داند و در جای خودش کلماتشان معلوم می‌شود و این تکرار شده است.

ب) واژه «العوامّ»

الان ببینید در همین عبارت که می‌فرمایند: اطلاقات ادله بر جواز تقلید منصرف از این است. این فتوای آقای خویی معروف هم بود و برای آن هایی که اهل کار بودند خیلی مشکل می‌شد و مدام آمده و مطرح می‌کردند و می‌گفتند این عبارت ما را بیچاره کند چون یک اندازه که می‌بینیم از ما برمی‌آید، رفتیم به این درس ها، مجتهد هم که نیستیم، ایشان می‌گوید دیگر تقلید نمی‌توانید بکنید و اطلاق از شما منصرف است.

من عرض می‌کردم فرمایش ایشان برای طلبه‌ها خوب است چون علی أیّ حال محرّکی است که زود مجتهد شوند، چون می‌بینند احتیاط برای آن ها سخت است، تقلید هم که نمی‌توانند بکنند. ولی ظاهراً مطلب این طور نیست. الان بحث می‌کنیم.

انصراف؟

ببینید شما یکی از راه‌های تقلید را عقل قرار دادید. اول می‌گویید «**یجب عقلاً**» و مؤمّن می‌آورد چطور دوباره انصراف اطلاقات را مطرح می‌کنید؟ دوباره به سراغ ادله شرعیه رفتید؟ جواز تقلید از اطلاقات ادله منصرف است، چرا منصرف است؟ مگر به این زودی می‌شود گفت منصرف است؟!

گفتند:«**فَللْعَوامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**» ، اگر لسان «**فَللْعَوامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**» را وجوب عقلی بگیریم، کما این که اصل جواز تقلید و همه این ها را عقلی بگیریم، «**فَللْعَوامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**»، ارشاد به

همان مسأله رجوع جاهل به عالم است «**فَلْيَسْأَلِ الْعَوَامُّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**»؛ یعنی آن هایی که جاهل هستند به او مراجعه کنند. اگر لسان «**للعوام**» ارجاع به همان سیره عقلائیه و همان چیزی است که به آن ارشاد می‌کنند ما دیگر زیر کلمه «**عوام**» خط نمی‌کشیم که ببینیم در لغت، «**عوامّ**» به چه معنایی است. در ارشاد مرشد که الفاظ ارشاد را در لغتنامه نمی‌بینند. ارشاد به یک امر واضح است و به همان مراجعه می‌کنیم. فلذا این جا «**عوام**» به معنای جاهل است. این به متعارف و نوع ناظر است، آن کسی که جاهل است و معمولاً چیزی نمی‌داند به سراغ عالم می‌رود. اگر ما مناط آن سیره و اصل رجوع جاهل به عالم را بدانیم، نمی‌گوییم کسی که مقداری درس خوانده، حرام است به سراغ عالم بالاتر از خودتان بروید. آیا ما این را از عبارت می‌فهمیم؟ «**فَلْيَسْأَلِ الْعَوَامُّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**»؛ یعنی شاگردانی که به درس استادشان می‌روند حرام است از استاد چیزی یاد بگیرند و مطلبی که استاد می‌گوید و فعلاً شاگردان نمی‌فهمند، بپذیرند. این طور نیست. این انصراف از کجاست؟ این انصراف ندارد. ادعای انصراف خیلی مهم است که ما اطلاقات را بگوییم منصرف است.

جاهل بالفعل در امور شرعیه مطلقاً مجاز است به شرع و به عقل برای اینکه به عالم بالفعل مراجعه کند. غیر خبره بالفعل به خبیر بالفعل مراجعه می‌کند. تمام شد.

الان چند تا از لوازمش را می‌خواهم عرض کنم. کجای این اراده دارد؟

مراتب عوام

کجا عقلا از این حرف بدشان می‌آید؟ این چه حرفی است که می‌زنی؟ «**فَلْيَسْأَلِ الْعَوَامُّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ**»، کسی که الان نمی‌داند عوام فی الجمله است و عوام مراتب دارد. عوام حتماً باید آن کسی باشد که از روز اول یک روز هم مکتب نرفته است؟ عوام مراتب عرفی دارد.

من که دو سال است به درس خارج می‌روم و خدمت استادی می‌رسم که هشتاد سال است که تدریس می‌کند، من نسبت به او عوام هستم. عوام مراتب دارد. نمی‌شود گفت که منصرف است، تو دیگر عوام نیستی. عوام در این جا یعنی جاهل بالفعل در مسأله مورد ابتلاء که به خبره بالفعل در مسأله محل ابتلاء مراجعه می‌کند. این ها را که عرض می‌کنم اگر مباحثه شود و سر برسد بعد فواید خیلی خوبی هم دارد، حالا در بحث می‌بینید. تمام فروعاتی که در تبعیض در تقلید و در رجوع پیش می‌آید در همه این ها فایده دارد. یعنی اگر صاف شود مبنای خوبی است که اصل مطلب این است و ادله شرعی هم ناظر به همین است و یک مطلب تعبدی و تأسیسی نیست. علمای بزرگی امثال این بزرگواران که کار کرده‌اند نگفته‌اند: «**جواز تقليد تأسيسٌ من الشارع تعبّداً**»، وقتی این طور نشد ادله را ناظر می‌گیریم به همین سیره.

تنظیر: جایگاه ادله حجیت خبر واحد

آقایی از رفقای ما درس حاج‌آقا با ما می‌آمد، الان اینجا نیست و دم دستگاهی برای تبلیغ دارد، می‌گفت من درس حاج‌آقا آمدم دیدم در این مورد با همه فرق دارد و خوشم آمده است. وقتی راه می‌رفتیم می‌گفت -یادم مانده است- همه وقتی در حجیت خبر واحد وارد می‌شوند می‌گویند: «**دليّ عليه من الكتاب و السنة و الاجماع و العقل**» بعداً در ادله آیات و این ها اشکال می‌کنند.

حاج آقا می‌فرمودند: بحث اصول شیخ جعفر کاشف الغطاء به آیه نبأ رسیده بود، گفتند: بسم الله الرحمن الرحیم کلام در آیه نبأ است. بعد گفتند در دلالت این آیه بر حجیت خبر واحد علما بیست و پنج اشکال کرده‌اند. بعد شیخ می‌گفت همین اول به شما بگویم آیه که دلالت دارد. یعنی خیلی موارد هست که منتظر نیستیم که ببینیم چه اشکالاتی کرده‌اند. آخر ما یک مسلمات و واضحاتی داریم این را نمی‌توان از ما گرفت. از همان اول می‌گفت آیه که دلالت دارد خیالتان جمع باشد. بعد به اشکالات هم خواهیم رسید. حاج‌آقا این را در درسشان خیلی تکرار می‌کردند.

ایشان برای اینکه بگویند: «**یدلّ علیه .....**»، این را فرمودند: اشکالاتی بر آیه نبأ و امثال این ها می‌شود که در جوابش چراهای ندارید جز اینکه بگویید مراجعه به عرف عقلا بکنید، یعنی به استظهارات، به مشیشان، به سیره‌شان و امثال اینها. وقتی در استدلال به یک آیه قرآن ناچار و مجبورید به پشتوانه این .... مراجعه به سیره بکنید، چرا اول آیه را بگویید و مراجعه بکنید و آخر کار سیره و بنا عقلا را بگویید. اول بنای عقلا و سیره را بگویید و آن را صاف می‌کنید که ببینیم عقلا بنای بر حجیت خبر واحد دارند یا ندارند و سیره بر این هست یا نیست؟ اگر میخ این اول کوبیده شد بعد آیات از اشکالات مصونتر است. یعنی می‌گوییم آیه شریفه ناظر بر همین سیره‌ای است که عقلا دارند.

ج) لزوم تحصیل مؤمّن

ضرورت تحصیل مؤمّن؛ حسن تحصیل مؤمّن

اما در مورد کسی که مؤمّن دارد و مؤمّن بالاتر برای او مفروض است، در اینکه خوب است دنبال مؤمّن بالاتر برود در حکمش گیری نداریم، اما صحبت بر سر لزوم و وجوب است.

مشکلات الزام تحصیل مؤمّن

اگر لزوم بیاورد یک مشکلات عدیده دارد. آن مشکلات چیست؟ در هر جایی که یک مؤمّن آوردیم احتمال مؤمّن بالاتر هست. عقل هم می‌گوید واجب است به مؤمّن بالاتر رجوع کنیم. مثلاً شخصی بحث کرد و دو ساعت مطالعه کرد، احتمال نمی‌دهید اگر شش ساعت مطالعه کنید و به یک چیز دیگری می‌رسید؟ بله، احتمال می‌دهم.

الان می‌بینی محل ابتلائش شده اما یک شرایطی برای او پیش آمده که حال مراجعه ندارد، نمی‌تواند به فتوای دیگری عمل کند؟ چرا نتواند عمل کند؟ بگوییم نه بر تو واجب است...

این وجوب مؤونه بسیار زیادی می‌خواهد که بگوییم کسی که الان مؤمّن دارد،

عدم ضابطه در تحصیل مؤمّن

به عبارت ساده‌تر مؤمّن بالاتر ضابطه ندارد و بی‌ضابطه است. فقط گفته می‌شود مؤمّن بالاتر، ضابطه‌اش کجاست؟ بعد هم می‌گویید مؤمّن بالاتر واجب است. هر کس متمکن از مؤمّن بالاتر از واجب است مؤمّن بالاتر را بیاورد، در حالی که مؤمّن بالاتر هم ضابطه ندارد.

قبول دارید که مؤمّن اول مؤمّن است یا اصلاً مؤمّن نیست[2]؟

-[illegible].

اگر مؤمّن هست یعنی غیر او واجب نیست و الا مؤمّن نیست، تناقض می‌شود.

- [illegible]

حاجآقا به همین‌ها اشکال کرده‌اند. در همان جا و در همه این موارد حرف است و بعداً هم لوازم دارد. مشکلات پیش می‌آید.

-ام که نمی‌توانیم که به خاطر مشکلاتش دست بکشیم.

نه به خاطر مشکلات. منظور ما این است که آدم می‌خواهد به سمت مشی احتیاطی برود و به سراغ چیزی که دلگرم کننده‌تر بود، در این حرفی نیست، مشی ذهنی به سوی آن چیزی است که موافق احتیاط است. در این حرفی نیست. ولی صحبت سر این است وقتی می‌خواهیم استدلال کنیم نمی‌توانیم مشکلات ای مشی احتیاطی را ببینیم، ما فعلاً می‌خواهیم استدلال کنیم.

در مرتبه اول می‌گوییم این مؤمّن است یا نیست؟ اگر می‌گویی باید به مؤمّن بالاتر برود یعنی این مؤمّن نیست، تمام شد. واجب هم هست.

- ایشان ظاهراً می‌گوید مؤمّن نیست. می‌گوید اگر اهل تحقیق باشد .....

چرا مؤمّن نیست؟

-[illegible]

از باب قیاس که نمی‌خواهند بگویند، از باب تنزیل و تقریب می‌گویند. در تمکن از تحصیل علم، مثلاً شخصی در مدینه و همسایه دیوار به دیوار امام صادق علیه‌السلام است. زراره به او می‌گوید امام صادق علیه‌السلام این طور فرموده‌اند. اجماع بود یا نبود که با تمکن از تحصیل علم -رجوع به زراره- کافی است؟ در آن جا هم که مؤمّن بالاتر هست.

این خود یک سیره عقلایی نیست بر اینکه که اگر مؤمّن آمد، دیگر آمده است؟ حالا می‌خواهی -دنبال مؤمّن بالاتر بروی- خوب است. لا ریب فی حسن این که مؤمّن بالاتر بیاوری اما این که بگوییم وقتی متمکّن از مؤمن بالاتر هستی، مؤمّن پایین‌تر معدوم و هیچ است، این طور نمی‌توان گفت و به عقل نسبت داد که این طور کارها را می‌کنند.

-[illegible]

-[illegible] [3] [illegible]

همان هم در کلمات کسانی بود که در این جا حاشیه زده بودند و حاشیه قشنگی بود. در همان جا هم معلوم نیست. یک کسی می‌گوید عقل می‌گوید برو اجتهاد کن. مراجعه و اجتهاد می‌کند، خلاف فتوای مشهور مستقر در تمام قرون فقه می‌رسد. در این حال احتیاط این است که به اجتهادش عمل کند؟ احتیاط در کدام است؟

---

[1] اشاره به عبارت « لانصراف الاطلاقات الدالّة علی جواز التقلید عمن له ملکة الاجتهاد و اختصاصها بمن لا یتمکّن من تحصیل العلم بها » در کلام مرحوم آیت‌الله خوئی در توضیح ادعای اجماع جناب شیخ انصاری رحمه‌الله.

[2] از اینجا، رفت و برگشت هایی بین استاد و حاضرین صورت می گیرد که کلام حاضرین در جلسه با خط تیره و به صورت مورّب متمایز شده است.

[3] کلام یکی دیگر از حضار در تتمه کلام سابق